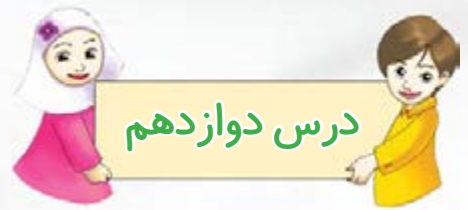


فصل ششم  
ایرانِ من





## درس دوازدهم

### ایران عزیز

آه ایران عزیز!  
داده‌ای جای در آغوش خود این مردم خوب  
مردمی خوب و صبور  
عاشق میهن خود  
عاشق کشور ایران عزیز

سرزمین زرخیز!  
سرزمینی که به فرهنگ جهان خدمت کرد  
به هنر رونق داد  
علم و دانش گسترده  
مولوی، سعدی و حافظ پرورد  
زاد فردوسی را  
زاد و پرورد به دامن، ختام  
زاد بیرونی را، بوعلی سینا را

آه ایران عزیز!  
سرزمین زرخیز!  
تو چه زیبا هستی!  
چه فریبا هستی!  
\*

از دو سو بر دریا  
راه خود باز کنی  
سر به دریا زده‌ای  
پا به دریا کردی  
توی دریا هایت  
هست نعمت، بسیار  
توی دریای خزر  
یا که در آب خلیج، که بود نام دل انگیزش فارس  
نام زیبای مقدّس، که براننده تر از هر نامی است  
تا جهان باقی و دریا و خلیجی باقیست

\*



این زمین پاکان  
زادگاه مردان  
خاک پاک ایران  
که همه چشم طمع دوخته‌اند  
به همه نعمت‌هایش  
بادهان‌های حریص  
که اگر خواب بمانیم، ز ما می‌گیرند  
می‌ربایند به زور  
آن‌چه داریم و برای خود ماست  
مال ما، یک‌یک ایرانی‌هاست  
نهراسیم برای حق  
ز خطر یا مشکل  
آه، ایران عزیز!  
سرزمین زرخیز!  
تو چه زیبا هستی!  
چه فریبا هستی!

عباس یمنی شریف



- ۱- کشور ایران، از شمال و جنوب به دریا ختم می‌شود.
- ۲- ایران زادگاه دانشمندان و شاعران بسیاری است.



- ۱- به نظر شاعر، کشور ایران چگونه به رونق و پیشرفت علم، خدمت کرده است؟
- ۲- وظیفه‌ی دانش‌آموزان در سربلندی کشور ایران چیست؟
- ۳- .....



- به این عبارات دقت کن.
- نمکدان، یعنی جای نمک
  - یخدان، یعنی جای یخ
  - حالا تو بگو :
  - شمعدان، یعنی .....
  - .....، یعنی جای گل



- ۱- کوچک کردن موضوع : به موضوعی که معلّم انتخاب می‌کند، خوب فکر کن و آن را به موضوع‌های کوچک‌تر تقسیم کن.
- ۲- انتخاب موضوع کوچک و تفکّر : حالا یکی از موضوع‌های کوچک را انتخاب کن و در مورد آن فکر کن. سعی کن موضوعی را انتخاب کنی که در مورد آن اطلاعات بیشتری داری.
- ۳- گفتار : هر وقت آماده بودی، روی صندلی معلّم بنشین و رو به دوستان، فقط در مورد بخشی که انتخاب کرده‌ای، صحبت کن. یادت باشد، زمان صحبت تو خیلی طولانی نباشد تا برای شنیدن حرف‌های دوستان هم وقت داشته باشی.





گاهی برای بیان عواطف و احساسات از نوشته‌های زیبایی استفاده می‌شود که اغلب دارای آهنگ است. این گونه نوشته‌ها را شعر می‌گویند. متن درس «ایران عزیز» شعر است. خواندن شعر به روح انسان آرامش می‌دهد. کشور ایران شاعران زیادی دارد. آیا شعرهای دیگری را به یاد داری تا برای دوستانت بخوانی؟



با دقت به این داستان کوتاه گوش کن و کارهای درست و نادرستی که در آن بیان می‌شود را به خاطر بسپار. حالا به صورت گروهی در مورد مطالبی که به خاطر سپرده‌اید، گفت‌وگو کنید. نیمی از گروه‌ها در مورد کارهای درست و نیم دیگر در مورد کارهای نادرستی که در متن داستان وجود دارد، با هم مشورت کنید. حالا پاسخ‌هایتان را در کلاس بررسی کنید.



.....

۷۶

## درست و نادرست



.....

.....

.....

## درک مطلب



.....

.....

.....

.....

## واژه آموزی



.....

.....

.....

.....



.....

.....

.....

.....

.....

.....



.....

.....

.....

.....





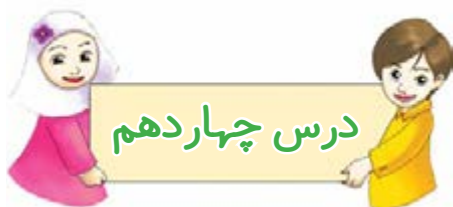


## وطن

ما همه کودکان ایرانیم      مادر خوش را نگهبانیم  
ملک ایران یکی کتانت      ما گل سرخ این گلستانیم  
کار ما ورزش است و خواندن درس      همه از تنبلی گریزانیم  
چون نیکان باتانی خوش      راست‌گوی و دست‌پاییم  
همه در فکر ملت و وطنیم      همه در بند دین و ایمانیم  
همه پاکیم و راست‌گوی و شریف      بی‌خبر از دروغ و بهتانیم  
هکمی اهل صفت و هنریم      هکمی اهل خیر و احسانیم  
حاليا، بهر افتخار وطن      ما شب و روز درس می‌خوانیم

محمد تقی بهار (ملک الشعرا)





## ایران آباد

آن روز، موضوع درس ما «میهن» بود. رسم کلاس ما این بود که هر یک از گروه‌های دانش‌آموزان، ابتدا چند دقیقه‌ای درباره‌ی موضوع درس با هم مشورت و گفت‌وگو می‌کردند. بعد یک نفر به نمایندگی از طرف گروه، سخن می‌گفت. این بار هم به شکل گروهی به هم فکری و بحث درباره‌ی «میهن» پرداختیم.

پس از گفت‌وگوی گروهی، نخست نماینده‌ی گروه «جغرافیا» گفت: «به نظر ما، همه‌ی کسانی که در مناطق مرزی میهن زندگی می‌کنند؛ نگهبان اصلی وطن هستند. ما مرزنیسان را که انسان‌هایی پرتلاش هستند، خیلی دوست داریم.»

از میان گروه «تاریخ»، یکی برخاست و گفت: «ما فکر می‌کنیم که همه‌ی مردم، باید گذشته و تاریخ میهن خود را خوب بشناسند؛ از تاریخ، درس‌های زیادی می‌توان آموخت.»

نماینده‌ی گروه «زبان» گفت: «برخی از ما در مناطق مختلف کشور، به زبان

مادری و محلی خود حرف می‌زنیم؛ زبان‌های محلی، گنجینه‌ای با ارزش

هستند ولی زبان فارسی، زبان ملی ما ایرانیان است و برای حفظ

میهن، بسیار بااهمیت است.»

از گروه «دانش»، یکی بلند شد و گفت:

«آنچه برای یک کشور، مهم است؛

پیشرفت در زمینه‌های علمی و

کشاورزی است. اگر ما در

علم و صنعت پیشرفت



مجاور بابایی



مجاور دوران



علی اکبر شیرودی





کنیم، میهن ما همه جا معروف و سر بلند می شود.»  
در این هنگام، نماینده‌ی گروه «همبستگی» گفت:

«دوستان! ما فکر می‌کنیم چیزی که بیشتر از همه برای پاسداری از میهن لازم است، تکیه به قرآن و اسلام و پیروی از رهبر است که باعث اتحاد مردم می‌شود. ما

اگر همیشه‌ی‌آور هم باشیم و از خدای بزرگ یاری بجویم، موفق می‌شویم.»  
یکی از اعضای گروه «لاله» گفت: «ما می‌خواهیم درباره‌ی رزمندگانی صحبت کنیم که در طول هشت سال دفاع مقدس، شجاعانه جنگیدند و از وطن دفاع کردند. شاید شما هم مانند من، دوست دارید در آینده خلبان شوید. بهتر است بدانید: خلبانانی مانند شهیدان عباس بابایی، مصطفی اردستانی، علی اکبر شیرودی، احمد کشوری و عباس دوران، دلاورانه پرواز کردند و میهن را حفظ کردند. آن‌ها اجازه ندادند حتی یک وجب از خاک میهن به دست دشمن بیفتد.»  
آموزگار که تا آن هنگام، با دقت و علاقه به صحبت‌های بچه‌ها گوش می‌داد، با خوش حالی، جلوی کلاس آمد و گفت: «بچه‌های عزیز! بسیار مهم است که هر ایرانی، به خوبی به وظیفه‌ی خود عمل کند؛ تا با همدی و همکاری، ایرانی آباد داشته باشیم.»

دست در دست هم دهیم به مهر

میهن خویش را کنیم آباد

درست و نادرست



۱- زبان فارسی، زبان ملی ایرانیان است.

۲- شهید عباس دوران از شهدای نیروی دریایی است.



- ۱- دانش‌آموزان برای سربلندی میهن خود چه وظیفه‌ای دارند؟
- ۲- آیا از دلاوری‌های خلبانان در دفاع مقدس، چیزی می‌دانی؟ درباره‌ی این موضوع با هم‌کلاسی‌هایت گفت‌وگو کن.
- ۳- .....

## واژه‌آموزی



- به این جمله‌ها توجه کن.
- خِیاط کسی است که لباس می‌دوزد و خِیاطی محل کار اوست.
  - عکّاس کسی است که عکس می‌گیرد و عکّاسی محل کار اوست.
  - حالا تو بگو :
  - نانوا کسی است که نان می‌پزد و ..... محل کار اوست.
  - قصاب کسی است که گوشت می‌فروشد و ..... محل کار اوست.
  - بَرّاز کسی است که ..... و ..... محل کار اوست.

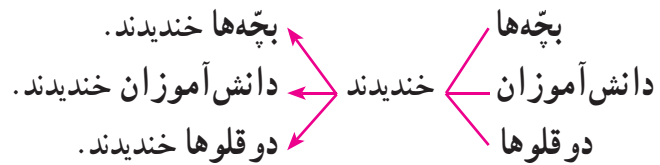
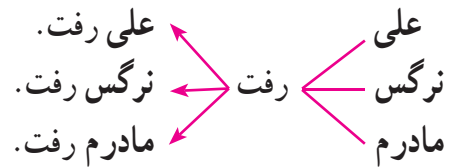
## صندلی صمیمیت



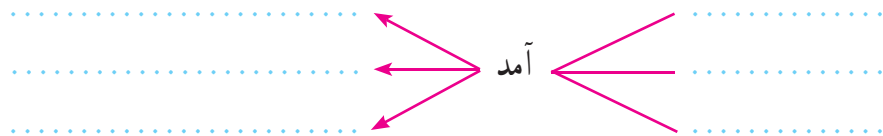
- ۱- کوچک کردن موضوع : به موضوعی که معلّم شما انتخاب می‌کند، خوب فکر کن و آن را به موضوع‌های کوچک‌تر تقسیم کن.
- ۲- انتخاب موضوع کوچک و تفکّر : حالا یکی از موضوع‌های کوچک را انتخاب کن و در مورد آن فکر کن. سعی کن موضوعی را انتخاب کنی که در مورد آن اطلاعات بیشتری داری.
- ۳- گفتار : هر وقت آماده بودی، روی صندلی معلّم بنشین و رو به دوستان، فقط در مورد بخشی که انتخاب کرده‌ای، صحبت کن.
- ۴- داوری درباره‌ی سخن گفتن : بعد از گوش دادن به صحبت هر دانش‌آموز، همراه دوستان در گروه خود، در مورد سخن گفتن او داوری کنید.



به این جمله‌ها دقت کن و درباره‌ی آن‌ها با هم کلاسی هایت گفت‌وگو کن.



حالا تو بگو :



به داستان گوش کن و آن را به خاطر بسپار.

حالا خلاصه‌ی آن را بگو.

به نظر تو بهترین عنوان برای این داستان چیست؟



بخوان و بیندیش

## بوی سیب و یاس

امیر و دوستانش در کوچه بازی می کردند. از بلندگوی مسجد کنار خانه ی آن ها، آهنگی پخش می شد. امیر می دانست که این، همان آهنگی است که در روزهای جنگ پخش می شده است. پدرش این موضوع را به او گفته بود. در همین وقت، پدر امیر از راه رسید. او چند جعبه سیب خریده بود. بچه ها کمک کردند و جعبه ها را به خانه بردند. پدر امیر، مثل هر سال، سر کوچه، یک میز بزرگ گذاشت. او تابلویی را روی میز گذاشت. تابلو تصویری از مسجد خرمشهر بود. در بالای تصویر، این جمله با خط زیبا نوشته شده بود: «خرمشهر را خدا آزاد کرد.» مادر با کمک امیر و بچه ها، سیب ها را شست. چند نفر هم آن ها را خشک کردند. مادر سیب ها را توی ظرف چید. امیر و دوستانش ظرف ها را بردند و روی میز چیدند. دو طرف میز هم، دو گلدان شمعدانی گذاشتند. مادر سماور بزرگی آورد و آن را در گوشه ی میز گذاشت. بچه ها لیوان ها را آنجا چیدند. پدر امیر، برای همه چای ریخت و گفت: «اول نوبت شما بچه ها است.»

کم کم همسایه ها هم آمدند. یکی از آن ها، یک جعبه ی بزرگ شیرینی آورد. همسایه ی دیگر یک سینی بزرگ حلوا و دیگری خرما آورد. همه از پدر بزرگ حرف می زدند و می گفتند که امیر خیلی شبیه پدر بزرگش است. امیر به عکس پدر بزرگ، که روی میز بود، نگاه کرد و با خودش گفت: «همسایه ها راست می گویند. من خیلی شبیه پدر بزرگم هستم.»

پدر امیر به بچه‌ها گفت : «امروز، روز آزادی خرمشهر است. روزی است که دشمن از ما شکست خورد.» یکی از بچه‌ها به امیر گفت : «دیشب پدر بزرگ من، از پدر بزرگ تو حرف می‌زد. آن‌ها با هم دوست صمیمی بودند. پدر بزرگم از شجاعت او حرف می‌زد و می‌گفت او و دوستانش شجاعانه جنگیدند، تا خرمشهر آزاد شد.» امیر می‌دانست که مردم، هر سال، روز آزادی خرمشهر را جشن می‌گیرند. هر سال درباره‌ی شجاعت پدر بزرگ و بقیه‌ی رزمندگان حرف می‌زنند. با خودش فکر کرد که ای کاش پدر بزرگ زنده بود. یکی از بچه‌ها سیبی برداشت. سیب دیگری قل خورد و لبه‌ی باغچه ایستاد. توی باغچه پر از گل یاس بود. بوته‌های یاس بلند بودند و تمام دیوار را گرفته بودند. بالای بلندترین یاس، اسم کوچه را نوشته بودند. امیر برای چندمین بار نام کوچه را خواند : «کوچه‌ی شهید رستمی». او فکر کرد با آنکه اکنون سال‌هاست که دیگر پدر بزرگ در میان آن‌ها نیست، بیشتر مردم شهر او را می‌شناسند. او می‌دانست که همسایه‌ها هر روز که از کوچه می‌گذرند و نام او را می‌بینند، به روح بلند او درود می‌فرستند. امیر کنار بوته‌ی یاس رفت، سیب را برداشت. آن را بو کرد. سیب، بوی یاس می‌داد. چند پروانه دور گلدان‌های شمعدانی و بوته‌های یاس، پرواز می‌کردند.

بابا گفت : «بچه‌ها بروید بازی کنید. اینجا خسته می‌شوید.»

امیر باز هم اسم پدر بزرگ را خواند و رفت تا با بچه‌ها بازی کند.

مژگان بابامرندی

## درک مطلب



- ۱- چرا هر سال، روز آزادی خرمشهر را جشن می‌گیرند؟
- ۲- پدر بزرگ امیر چه ویژگی‌هایی داشته‌است؟ با توجه به متن دو ویژگی او را بگو.
- ۳- کلمه‌ی «آنجا»، در بند دوم متن، به کجا اشاره می‌کند؟
- ۴- کلمه‌ی «اینجا»، در انتهای متن، به کجا اشاره می‌کند؟



## خروس ایرانی

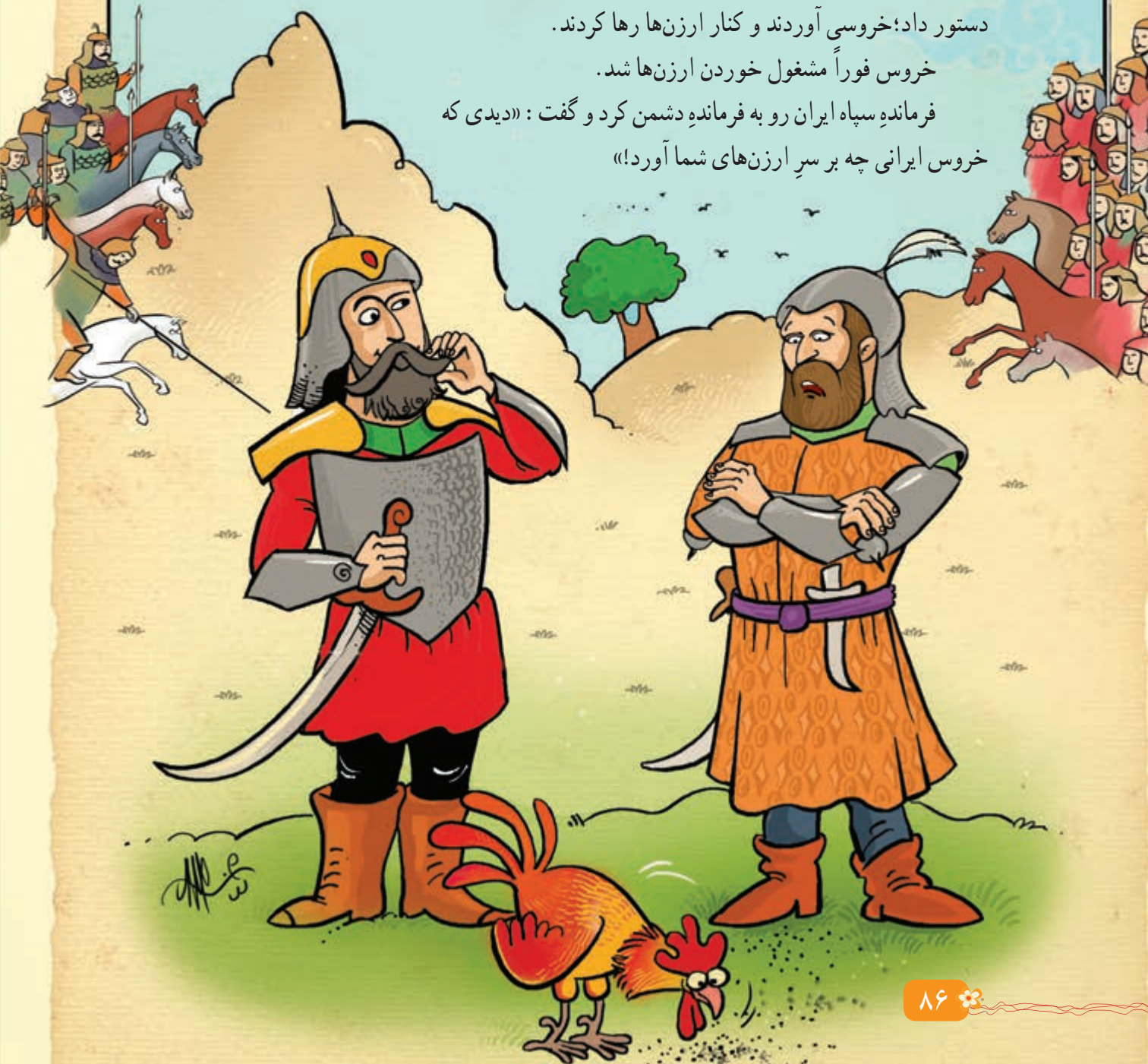
در روزگاران قدیم، جنگی میان ایران و یکی از کشورها درگرفت. فرمانده سپاه دشمن، نزد فرمانده سپاه ایران آمد. او کیسه‌ای پر از ارزن با خود آورده بود. وقتی به ملاقات فرمانده سپاه ایران رفت، سرکیسه را باز کرد و ارزن‌ها را روی زمین ریخت و گفت: «سپاهیان ما مانند دانه‌های ارزن بسیارند و در اندک زمانی به شما حمله‌ور می‌شوند.»

فرمانده سپاه ایران وقتی این صحنه را دید، کمی اندیشید و دستور داد؛ خروسی آوردند و کنار ارزن‌ها رها کردند.

خروس فوراً مشغول خوردن ارزن‌ها شد.

فرمانده سپاه ایران رو به فرمانده دشمن کرد و گفت: «دیدي که

خروس ایرانی چه بر سر ارزن‌های شما آورد!»

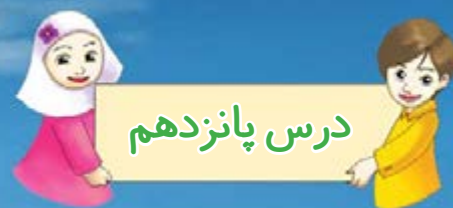




فصل هفتم

طبیعت





## دریا

هر کجا چشم می رود، آب است  
از افق تا افق، همه دریاست  
آب، آینه‌ای است پهناور  
صورت آسمان، در آن پیدا است

خنده‌ی گرم و روشن خورشید  
بر تن سرد آب می ریزد  
موج از پشت موج می آید  
موج در پیش موج می خیزد

می‌کشد آب، دانش را نرم  
بر تن پاک ماسه‌های کبود  
می‌برد لذت از نوازش آب  
ساحل بی‌خیال خواب آلود

می‌شوم شاد و می‌زنم غوطه  
مثل ماهی، میان آب زلال  
آسمان دل‌گشا و دریا رام  
زندگی مهربان و من خوش حال  
محمود کیا نوش



- ۱- نور خورشید باعث شوری آب دریا می‌شود.
- ۲- موج‌ها به آرامی ماسه‌های ساحل را می‌شویند.



- ۱- شاعر دریا را مثل «آیینهی آسمان» دیده است. تو دریا را مثل چه می‌بینی؟
- ۲- هنگام شنا کردن در دریا، چه نکاتی را رعایت می‌کنی؟
- ۳- .....



- به جمله‌های زیر توجه کن.
- من زبان دارم؛ اما قفل زبانه دارد.
  - من چشم دارم؛ اما کوه چشمه دارد.
  - من گوش دارم؛ اما کلاس گوشه دارد.
  - حالا تو بگو:
  - من دندان دارم؛ اما شانه .....
  - من دهان دارم؛ اما غار .....
  - من پا دارم، اما میز .....
  - من دست دارم؛ اما صندلی .....





در درس‌های قبل، شیوه‌ی سخن گفتن را آموختی. حالا وقتی بخواهی درباره‌ی موضوعی صحبت کنی، می‌دانی که باید آن را محدود کنی و در زمانی کوتاه، به‌طور صحیح سخن بگویی. اکنون به صحبت‌های دوستانت گوش کن و درباره‌ی آن‌ها داوری کن.

یادت باشد، برای داوری کردن به سه چیز توجه کنی :

- الف) یک بخش از موضوع کلی انتخاب شود و فقط درباره‌ی آن صحبت شود.
- ب) مطالب به‌صورت منظم یکی پس از دیگری دنبال هم بیایند و با هم ارتباط داشته باشند.
- ج) زمان سخن گفتن طولانی نباشد.



به این قسمت از شعر، توجه کن.  
 «آب آینه‌ای است پهناور»، یعنی آب مثل آینه است.  
 شاعر برای زیبایی شعر خود، از شباهت آب و آینه استفاده کرده است.  
 تو می‌توانی نمونه‌ی دیگری بگویی؟



به داستان گوش کن و آن را برای دوستانت تعریف کن.  
 از این داستان، چه درسی گرفتی؟





## اگر جنگل نباشد

جنگل پنهان‌ور و زیباست. صدای آرام نسیم در همه جای جنگل، شنیده می‌شود. گاه نیز غُرْش و زوزه‌ی جانوران، سکوت جنگل را می‌شکنند.

اگر روزی با هواپیما از بالای جنگلی بگذری، فرشی سبز، زیبا و گسترده می‌بینی که گاه صدها کیلومتر از زمین را پوشانده است. در این جنگل‌ها چه می‌گذرد؟ نمی‌دانیم. شاید پلنگی بر شاخه‌ی درختی، در کمین نشسته باشد. شاید میمون‌های بازی‌گوش، بر شاخه‌ها مشغول بازی باشند. شاید فیل‌ها و کرگدن‌ها مشغول آب‌تنی در رودخانه‌ای باشند که از جنگل می‌گذرد. شاید هم در حاشیه‌ی جنگل، خانواده‌هایی سرگرم تفریح و استراحت باشند.

اگر جنگل نبود؛ چه می‌شد؟ شاید بگویید معلوم است؛ دیگر میز و صندلی، تخت خواب و کمد، در و پنجره، کاغذ، خانه‌های جنگلی، قایق و کشتی و هزاران وسیله‌ی چوبی دیگر نبود؛ اما این‌ها بخشی از فایده‌های جنگل است. اگر جنگل نباشد، اکسیژن مورد نیاز انسان فراهم نمی‌شود و مواد سمی هوا از بین نمی‌رود.

اگر جنگل نباشد؛ باران خاک را می‌شوید و از بین می‌برد. بادهای تندی که می‌وزند ممکن است همه چیز را ویران کنند. اگر جنگل نباشد، یکی از بهترین محل‌های استراحت و گردش از انسان گرفته می‌شود.

باید جنگل‌ها را حفظ کنیم و مراقب باشیم که درختان از بین نروند. اگر از جنگل مواظبت نکنیم، شاید در آینده دیگر توانیم داستان‌هایی بخوانیم که چنین آغاز می‌شوند: یکی بود یکی نبود. غیر از خدا هیچ‌کس نبود. روزی روزگاری در یک جنگل زیبا و دور... .

سیاوش شایان







- ۱- جنگل‌ها باعث از بین رفتن موادّ سمّی هوا می‌شوند.
- ۲- تنها صدایی که در جنگل شنیده می‌شود، غرّش حیوانات است.



- ۱- منظور نویسنده از «فرش سبز» چیست؟
- ۲- تو برای حفظ جنگل‌ها چه می‌کنی؟
- ۳- .....



- به این جمله‌ها دقّت کن.
- حادثه‌ی خطرناک، یعنی حادثه‌ای که خطر دارد.
  - خاک نمناک، یعنی خاکی که نم دارد.
  - آواز سوزناک، یعنی آوازی که سوز دارد.
  - حالا تو بگو :
  - نگاه .....، یعنی نگاهی که غم دارد.
  - زخم دردناک، یعنی .....



از آموزگارتان خواهش کنید بر روی صندلی صمیمیت بنشینند و درباره‌ی موضوعی برایتان صحبت کند. به صحبت‌های ایشان گوش کنید و در گروه، درباره‌ی آن داوری کنید.

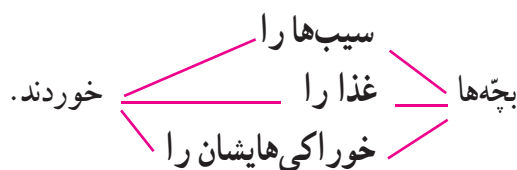




محمد حامد را دید.



بیجہا خوراکی ہایشان را خوردند.



### حالا تو بگو :

.....

.....

.....



حالا به بخش دوم داستان گوش کن و آن را با ادامه‌ی داستانی که خودت ساخته‌ای، مقایسه کن.

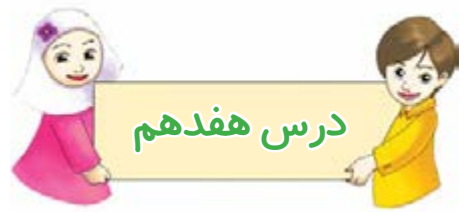


## بهاران

شادمان هر جا وزان شد	باز هم باد بهاری
بردل صحرا روان شد	پشتمای جوشان برآمد
مژده می آرد پرستو	از بهار سبز و خرم
گاه این سو، گاه آن سو	شادمان پر می کشاید
شاپرک بر چهره ی گل	می کشد دست نوازش
می رسد آوای بلبل	از سر شاخ درختان

بیوک مکی





## چشم‌های آسمان

شب‌های تابستان، وقتی مادرم رخت خواب من و برادرم را روی پشت‌بام، پهن می‌کند؛ از تماشای آسمان پرستاره، لذت می‌برم. معمولاً آسمان صاف است و ستاره‌ها با درخشش زیبایی، آن را آراسته‌اند. همیشه از خودم می‌پرسم، این نقطه‌های نورانی کوچک و بزرگ که از آن بالا به ما چشمک می‌زنند، چه هستند؟

گاهی به ستاره‌ها خیره می‌شوم و با وصل کردن آن‌ها به هم، شکل‌های جالبی می‌سازم. آن شب هم مثل همیشه، غرق تماشای آسمان بودم که ناگهان ستاره‌ای کوچک و نورانی دستم را گرفت و روی خود نشانده و بُرد.

چه پرواز هیجان‌انگیز و جالبی! آسمان چقدر بزرگ و بی‌نهایت بود! از ستاره، سراغ خورشید را گرفتم. پرسیدم آیا او خوابیده است؟

ستاره گفت: «خورشید هرگز نمی‌خوابد و همیشه مشغول نورافشانی است. در هر شبانه‌روز، زمین یک‌بار دور خود می‌چرخد. در این چرخش، وقتی روبه‌روی خورشید قرار می‌گیرد، روز می‌شود و تو خورشید را می‌بینی و



می توانی با او احوال پرسی کنی. خورشید ستاره ای است که زمین، سالی یک بار، دور آن می چرخد. چهار فصل زیبا، که هدیه ی خداوند مهربان است، نتیجه ی این چرخش عظیم و باشکوه است.»

حال عجیبی داشتم. آسمان چقدر گسترده و وسیع بود! ستاره، من را روی خود جابه جا کرد، معلوم بود از اینکه من را به این مسافرت فضایی آورده، بسیار شادمان است. اشتیاق و نشاط، وجودم را فرا گرفته بود. می خواستم فریاد بزنم و از خدای بزرگ برای آفرینش این همه زیبایی و عظمت تشکر کنم.

همچنان که غرق در سفر خیالی خود بودم، ناگهان صدایی، من را به خود آورد. اوّل کمی ترسیدم؛ اما خوب که نگاه کردم، دیدم گربه ی زیبا و کوچولویی بر لبه ی پشت بام نشسته است و میو میو می کند.

### درست و نادرست



- ۱- یک سال طول می کشد تا زمین یک بار دور خود بچرخد.
- ۲- خورشید یک سیاره ی در حال حرکت است.

### درک مطلب



- ۱- چرا در طول روز، خورشید را می بینیم؟
- ۲- از مشاهده ی آسمان باشکوه و زیبا به یاد چه می افتی؟
- ۳- .....

### واژه آموزی



- به جمله های زیر، دقت کن.
- روسری، پوشاک زنانه است.
  - نشستن روی ستاره و سفر در آسمان، رؤیای کودکانه است.
  - فعالیت های گروهی در کلاس، نوعی رابطه ی دوستانه است.

حالا تو بگو:

- دامن، لباس ..... است.
- کُشتی، ورزش ..... است.





هفته‌ی گذشته، معلّم شما موضوعی را انتخاب کرد و از شما خواست درباره‌ی آن موضوع تحقیق کنید و اطلاعات کافی به دست آورید. شاید تو به کتابخانه رفته باشی و کتاب یا مجله‌ای را در مورد آن موضوع مطالعه کرده باشی. شاید هم از بزرگ‌ترها پرسیده باشی و یا به کمک رایانه در مورد موضوع جست‌وجو کرده باشی. حالا روی صندلی صمیمیت بنشین و در مورد آن موضوع صحبت کن و توضیح بده که این اطلاعات را از کجا به دست آورده‌ای.



در درس سوم خواندیم که آموزگار از هر گروه خواست خوب به اطراف خود نگاه کنند. بعد هرچه را می‌بینند و می‌شنوند، یادداشت کنند و با همفکری، یک نوشته یا گزارش بنویسند. یادداشت‌برداری، یعنی نوشتن چیزهایی که می‌شنویم، می‌بینیم یا می‌خوانیم. وقتی به مسافرت یا گردش علمی می‌روی؛ خوب است دفترچه‌ی یادداشت همراه داشته باشی و دیده‌ها و شنیده‌ها را در آن یادداشت کنی، تا فراموش نشوند. سپس با منظم کردن آن یادداشت‌ها می‌توانی نوشته، گزارش یا خاطرات خود را بنویسی. بسیاری از نویسندگان بزرگ، با استفاده از یادداشت‌های خود کتاب نوشته‌اند. آیا تاکنون در هنگام گردش علمی یادداشت‌برداری کرده‌ای؟ در مورد آن برای دوستان صحبت کن.



به بخش اوّل داستان، گوش کن و ادامه‌ی آن را تو بگو. حالا به بخش دوم داستان گوش کن و آن را با ادامه‌ی داستانی که خودت ساخته‌ای، مقایسه کن.



## آفرینشِ حلزون

اوایل فصل بهار بود. هوا گرم و گرم‌تر می‌شد. حیوانات جنب‌وجوش و تلاش را از سر گرفته بودند. ملخ سوت‌زنان و شادی‌کنان به این طرف و آن طرف می‌جهید و می‌خندید. او با خودش گفت: «چه هوای خوبی! بهتر است به دیدن دوستم بروم و با هم، از این هوای خوب لذت ببریم.» وقتی به طرف خانه‌ی دوستش راه افتاد؛ در مسیر، پایش لیز خورد و نتوانست درست راه برود و یک‌دفعه روی زمین افتاد.

در این لحظه عنکبوت از راه رسید. او با دیدن ملخ که روی زمین پهن شده بود، حسابی خنده‌اش گرفت، طوری که نمی‌توانست جلوی خنده‌اش را بگیرد. ملخ خیلی ناراحت شد و گفت: «عنکبوت، زمین افتادن خنده دارد؟» عنکبوت خودش را جمع‌وجور کرد و گفت: «نه دوست من، از من ناراحت نشو! من تو را مسخره نمی‌کنم. اصلاً به من بگو بینم چه کسی اینجا را لیز کرده است تا خودم حسابش را برسم؟» ناگهان خود عنکبوت هم لیز خورد و افتاد. هر دو به هر زحمتی که بود، از زمین بلند شدند و به راه افتادند. همین‌طور که می‌رفتند به جانور عجیبی رسیدند و گفتند: «این دیگر چیست؟» او گفت: «سلام! اسم من حلزون است.»

آن دو هم صدا گفتند: «از کجا پیدایت شده؟ تا حالا کجا بودی؟» حلزون گفت: «از اوّل هم اینجا بودم، زمستان را داخل خانه‌ام خوابیده بودم! حالا که بهار آمده، از خواب بیدار شده‌ام.»





آن‌ها گفتند: «ولی ما که خانه‌ای نمی‌بینیم!»

حلزون گفت: «همین صدفی که پشت من است، خانه‌ی من است.»

آن‌ها با اخم گفتند: «چرا زمین را لیز کرده‌ای؟ چطوری این کار را کردی؟»

حلزون گفت: «من مجبورم برای حرکت کردن، این مایع لغزنده را روی زمین بپاشم و روی آن بخزم؛ چون مثل

شما پا ندارم، این مایع لغزنده در خزیدن به من کمک می‌کند.»

آن‌ها گفتند: «ما نمی‌دانستیم که تو با چه زحمتی راه می‌روی! از تو معذرت می‌خواهیم. رفتارمان بد بود!»

حلزون گفت: «نه، اینکه گفتم «مجبورم»، برای این نبود که بخوام بگویم دارم زحمت می‌کنم؛ نه،

خدا مرا این‌طور آفریده و این مایع لغزنده را هم در اختیار من قرار داده است. وسیله‌ی راه رفتن شما،

پاهایتان است ولی من برای حرکت کردن می‌خزم. همیشه هم خدا را شکر می‌کنم.»

ملخ و عنکبوت گفتند: «ما باید جلوی پایمان را خوب نگاه کنیم، تا زمین نخوریم و کسی را

هم سرزنش نکنیم.»

بعد با تعجب پرسیدند: «حلزون جان، تو که دندان نداری! چطوری این همه برگ و

سبزی را می‌جوی؟»

حلزون جواب داد: «خدا به من بیش از هزار دندان داده است که در پشت زبانم

مخفی هستند.»

آن‌ها از تعجب به هم نگاه کردند و گفتند: «وای! چقدر دندان!»

همین‌طور که آن‌ها در حال صحبت کردن بودند، ناگهان

خروس طلایی را دیدند که نوک‌زنان به طرف آن‌ها می‌آمد.

ملخ و عنکبوت پا به فرار گذاشتند؛ ولی حلزون نمی‌توانست به تندی

آن‌ها بدود. آن‌ها پشت یک بوته پنهان شدند و به حلزون نگاه کردند.

خروس به حلزون که رسید، چند نوک به او زد. بعد هم از آنجا دور

شد. آن‌ها نگاه کردند و دیدند خانه‌ی حلزون، صیحیح و سالم آنجاست؛ ولی از خود حلزون خبری نیست. ناراحت

شدند و زدند زیر گریه.

حلزون فریاد زد: «من زنده و سلامت هستم. چرا گریه می‌کنید؟ فراموش کرده‌اید که این صدف، از من

محافظت می‌کند؟»

عنکبوت گفت: «تو چطور توی این صدف پر پیچ و خم، جا می‌شوی؟»

حلزون با لبخندی بر لب، گفت: «من بدن نرمی دارم. خودم را به شکل صدفم در می‌آورم و راحت توی آن،

جا می‌شوم. می‌بینید! این هم یکی دیگر از شگفتی‌های وجود من است. در آفریده‌های خداوند، چیزهای عجیب و

شگفت‌انگیزی وجود دارد.»

از آن روز به بعد عنکبوت و ملخ و حلزون دوستان خوبی برای هم بودند.





- ۱- حلزون چگونه راه می‌رود؟
- ۲- آیا عنکبوت و ملخ، مهربان بودند؟ برای پاسخ خود، دو دلیل از متن بیاورید.
- ۳- کلمه‌ی «این» در بند ششم، به چه کسی اشاره دارد؟
- ۴- کلمه‌ی «این کار» در بند هفتم، به چه کاری اشاره دارد؟





## افتادن از آسمان

روزی مردی نزد حاکم رفت و گفت: «به دادم برسید. یک نفر به زور وارد خانه‌ی من شده است و می‌گوید، این خانه، مال اوست.»

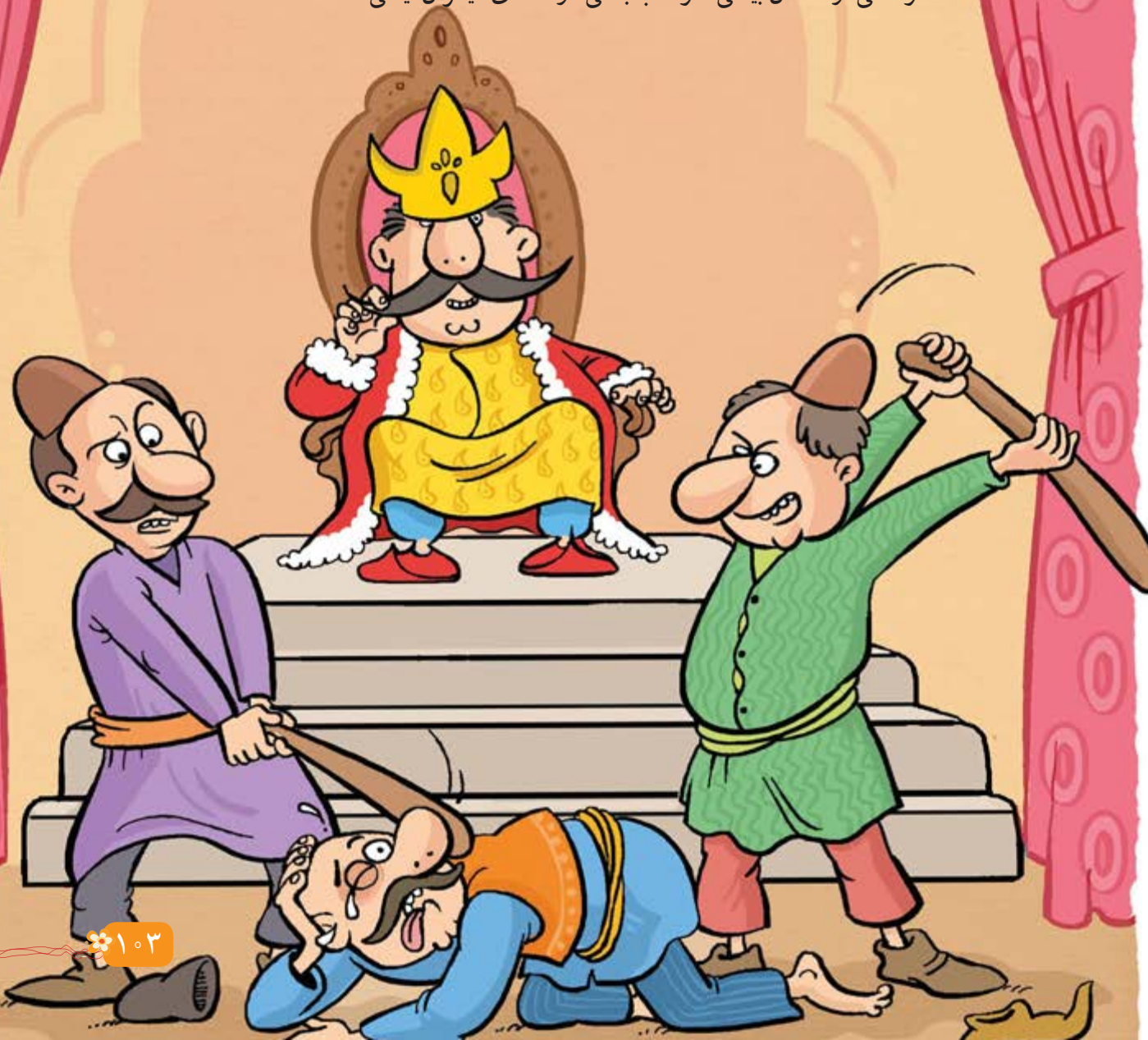
حاکم دستور داد تا آن مرد را بیاورند. وقتی او را آوردند، حاکم از او پرسید: «چرا می‌خواهی به زور، خانه‌ی این مرد را بگیری؟»

مرد جواب داد: «من از آسمان افتاده‌ام توی آن خانه، پس خانه، مال من است.»

حاکم دستور داد او را مجازات کنند.

مرد در حالی که ناله می‌کرد، گفت: «آخر برای چه مرا می‌زنید؟»

حاکم پاسخ داد: «گفتم آن قدر تو را بزنند، تا حواست کاملاً سرجایش بیاید، که اگر بار دیگر خواستی از آسمان بیفتی، مواظب باشی در خانه‌ی دیگران نیفتی!»



## نیایش

حمد بر کردگار یکتا باد      که مرا شوقِ درس خواندن داد  
آشنا کرد چشم من به کتاب      داد توفیقِ خیرم از هر باب  
در سر من هوای درس نهاد      در دل من محبتِ استاد

ایرج میرزا

ای خدای مهربان! تو را سپاس می‌گویم که به ما کتاب قرآن را دادی، تا با راهنمایی‌های آن، راه بهتر زندگی کردن و خوش‌بختی را بشناسیم.

ای خدای خوب و عزیز! از تو سپاس گزارم که معلمی دانا و مهربان و دوستانی خوب و صمیمی به من دادی. خدایا! به من کمک کن تا رفتاری پسندیده داشته باشم؛ بیشتر درس بخوانم و پیشرفت کنم تا در آینده، به مردم خوب کشورم و به همه‌ی مردم جهان خدمت کنم. برای این همه نعمت و بخشش، تو را سپاس می‌گویم.



## واژه‌نامه

### ا، آ

آب‌تنی : شست‌وشوی بدن در آب، شنا کردن.

آثار : جمع اثر، نشانه‌ها، علامت‌ها.

آراسته‌اند : آرایش کرده‌اند، زیبا و مرتب کرده‌اند.

آرامش : آرام بودن، آسودگی.

آرامگاه : قبر، مزار، محل آرامش.

آزرده : رنجیده، ناراحت.

آسایش : راحتی.

آسیب : صدمه، زیان.

آشغال : زباله.

آغاز : شروع.

آغوش : بغل، میان دو دست.

آفرینش : آفریدن، خلقت.

آلودگی : کثیفی.

آلودگی صوتی : هر صدای بدی که انسان را آزار

می‌دهد.

ابریشم : تاری بسیار نازک، محکم و سفید که کرم

ابریشم به دور خود می‌تند. از آن برای تهیه‌ی پارچه استفاده

می‌کنند.

احادیث : جمع حدیث، سخنان پیامبران و امامان.

احسان : نیکوکاری، نیکی کردن.

احوال‌پرسی : حال و احوال کسی را پرسیدن.

آرزن : دانه‌ی ریز و برّاق خوراکی که غذای بعضی

پرندگان است.

اشتیاق : شوق و علاقه.

إشغال : جایی را به زور گرفتن.

اضافه کردن : افزودن، زیاد کردن.

اطراف : دور و بر.

افتخار : سربلندی.

افتخار آفرین : کاری که باعث سربلندی می‌شود.

أفق : کنار آسمان، اطراف آسمان.

اکسیژن : گازی در هوا که برای زنده ماندن

موجودات زنده لازم است.

أمرأ : جمع امیر، امیران، فرمانروایان.

أمرأی عرب را : برای فرمانروایان عرب.

انتظار : شکیبایی، صبر.

اندر آن : در آن.

اهمّیت : با ارزش و مهم بودن.

### ب

باب : بخش، گونه، قسمت.

باشتاب : با عجله.

باستانی : کهن، بسیار قدیمی.

باعث : دلیل، سبب.

بحث : گفت‌وگو.

بخشایش : بخشش و لطف.

بدرقه کردن : کسی را همراهی کردن برای

خدا حافظی.

بِرازنده : مناسب، شایسته.

بِراق : درخشنده.

بِرزگر : کشاورز.

برگزار شدن : برپا شدن، انجام شدن.

بزرگ همّت‌تر : باگذشت‌تر و بخشنده‌تر.

بُلمور : نوعی شیشه‌ی شفاف که برای ساخت ظرف

به کار می‌رود.

به بار آمدن : میوه دادن، نتیجه دادن

به حاجتی : برای کاری.

بُهتان : تهمت، به دروغ چیزی را به کسی نسبت دادن.





### ث

ثَبَّت نام : نوشتنِ اسم، نام‌نویسی.

### ج

جاودانه : همیشه و جاوید، چیزی که تا ابد بماند.

جبرئیل : فرشته‌ی وحی.

جلب نظر کردن : نگاه کسی را به سوی خود کشاندن،

جلب توجه کردن.

جلوگیری : پیشگیری.

جنب و جوش : تلاش، جنبش.

جنگ تحمیلی : جنگی است که حکومت صدام از

کشور عراق، به مدت هشت سال، میهن عزیزمان، ایران را مورد

حمله قرار داد ولی در پایان بر اثر ایستادگی جوانان دلیر سرزمین

ما، ناگزیر به عقب‌نشینی و شکست شد. این جنگ از سال ۱۳۵۹

تا ۱۳۶۷ ادامه داشت.

جوان مردی : بخشنده‌ی، مردانگی.

جوز : گردو.

جوی : گذرگاه باریکی که آب از آن می‌گذرد.

جویبار : جوی بزرگی که از جوی‌های کوچک

تشکیل شده باشد.

جهیدن : پریدن.

### چ

چشمه : جایی که آب از زیر زمین بیرون می‌آید.

چوب دستی : عصا، چوبی که در دست می‌گیرند.

چشم نواز : زیبا، قشنگ.

### ح

حاتم طایی : شخصی که به بخشنده‌ی شهرت داشت.

حاجت : نیاز، احتیاج.

حاشیه : کناره، گوشه.

حاصل : نتیجه، سود.

بی‌ادعا : کسی که ادعایی ندارد.

بی‌انتها : پهناور و بزرگ، بی‌پایان.

بی‌خیال : خونسرد، بیش از حد آرام.

بیشه : جنگل.

بی‌صبرانه : بدون تحمل.

### پ

پاکزاد : از نژاد و نسل پاک.

پای‌کوبی : شادی کردن.

پرورد : پرورش داد.

پَرْمُرده : خشک، بی‌طراوت.

پُشته : تپه، توده.

پونه‌ی وحشی : نوعی گیاه، سبزی خوش‌بو مثل نعناع.

پهناور : گسترده، وسیع.

پیش‌روی : به جلو رفتن، به پیش رفتن.

پیوسته : پی در پی، به دنبال هم.

### ت

تاچه : برآمدگی یا فرورفتگی در دیوار اتاق برای

گذاشتن چیزها روی آن.

تانک : خودروی بزرگ و سنگین جنگی که مسلسل

و توپ دارد و به کمک زنجیرهایی در زیر آن، قادر به حرکت

در مکان‌های مختلف است.

تُرَبَت : خاک، خاکِ مزار.

ترتیب : نظم و ردیف.

تَرَقّه : نوعی بُب دست‌ساز کوچک.

تُشکچه : تُشکِ کوچک.

تعبیرکننده : کسی که چیزی را شرح و توضیح

می‌دهد، تفسیرکننده، گزارش‌کننده.

تُنگ : پارچ سُفالی یا شیشه‌ای که در آن آب یا

نوشیدنی‌های دیگر می‌ریزند.

توفیق : موفقیت.



حاضر : آماده، آنکه غایب نیست.

حالیا : اکنون، حالا، اینک.

ختمی : قطعی.

حرفه‌ای : کسی که در کاری مهارت دارد، انجام کار

در حدّ خیلی خوب و دقیق، عالی.

خریص : طمع کار.

حفظ : نگهداری، نگهداری.

حکایت : سخن کوتاهی که پند و اندرز را بیان می‌کند.

حکیم : انسان دانا و خردمند.

حلوا : نوعی خوراکی که به وسیله‌ی آرد و روغن و

شکر تهیه می‌شود.

حمد : ستایش، شکرگزاری، ستودن.

حوض : جایی برای نگهداری آب.

حیرت : شگفتی، تعجب.

## خ

خارکن : کسی که کارش گندن خار است.

خاص : ویژه، مخصوص.

خصوصی : ویژه، شخصی.

خَلق : آفرینش، مردم.

خَلِیج : پیش‌رفتگی نسبتاً وسیع آب در خشکی.

خَلیفه : جانشین، نماینده، حاکم.

خنده‌رو : شاد، کسی که خنده به لب دارد.

خواب‌گزار : کسی که خواب دیگران را توضیح می‌دهد.

خودرو : ماشین.

خوش و بش کردن : احوال‌پرسی کردن.

خویشان : جمع خویش، نزدیکان، وابستگان، اقوام.

خیره شدن : بادقت به چیزی نگاه کردن.

## د

دامنه‌ی کوه : بخش شیب‌دار پایین کوه.

دُرست‌پیمان : وفادار، درستکار، کسی که به عهد و

پیمان، پای بند است.

درو : برداشت کشت، چیدن گیاهان مثل گندم و برنج.

دفاع : نگهداری و محافظت، تلاش برای حفظ خود

در برابر دشمن، نگهداری و مراقبت.

دل‌انگیز : خوب و زیبا.

دلاورانه : شجاعانه.

دل‌پذیر : پسندیده و دل‌خواه.

دل‌گشا : جایی بزرگ که چشم‌اندازی زیبا دارد،

خوش منظره و با صفا.

دل‌نشین : خوشایند و پسندیده.

دلیرانه : شجاعانه.

ده : روستا.

دهانه : لبه، ورودی هر چیز یا هر جا.

دهقان : کشاورز.

## ر

رحمت : دل‌سوزی و مهربانی.

رزمنده : جنگجو، مبارز.

روان : رونده، جاری.

روزنامه‌دیواری : نوشته‌ای از مطالب گوناگون که معمولاً

دانش‌آموزان در مدرسه، تهیه و روی دیوار آویزان می‌کنند.

رونق : رواج، فعالیت مفید در کار.

ریزش : فرو ریختن.

## ز

زادگاه : محل تولّد.

زَرخیز : دارای خاک حاصل‌خیز و معدن‌های باارزش.

زَعفران : گیاهی خوشبو که ارزش غذایی و دارویی دارد.

زُلّال : روشن و صاف.

زمزمه : صدای حرف زدن آهسته، پچ‌پچ.

زوزه : صدای بعضی از حیوانات.

زیارت : دیدار کردن از آرامگاه‌های امامان و بزرگان



دین و مکان‌های مقدّس.

زیان آور: چیزی که زیان می‌رساند، آنچه موجب آسیب شود.

### س

ساخت و ساز: ساختن، درست کردن.

سَخاو تمند: بخشنده.

سخت‌گیری: شدّت، سخت گرفتن بر دیگران.

سربلندی: احساس افتخار داشتن.

سر حال: با نشاط، شاد.

سعادت‌مند: خوشبخت.

شَفالی: ظرف یا اشیای گلی، چیزی که از گل رُس ساخته شده.

سکوت: خاموشی، بی‌صدایی.

سِماط: سُفره.

سَنجاقک: حشره‌ای زیبا و تندپرواز با دو بال بلند و نازک، چشم‌های بزرگ و شاخک‌های بلند.

سیل: جریان شدید و ناگهانی آب که معمولاً بر اثر بارش زیاد باران جاری می‌گردد.

### ش

شبیه: مانند، مثل.

شریف: بزرگوار، دارای ارزش و اعتبار.

شگفت‌انگیز: عجیب.

شگفتی: تعجّب.

### ص

صبر: شکیبایی، بُرداری.

صفا: صمیمیت، پاکی.

صمیمی: همدل و مهربان.

صنعت: فن و حرفه.

صنوبر: نام درختی زیبا، نامی برای دختران.

### ض

ضعیف: بی‌حال و ناتوان.

### ط

طبیعت: بخشی از جهان هستی.

طراوت: تازگی، شادایی.

طَمَع: حرص، زیاده‌خواهی.

### ع

عادت: آنچه بر اثر تکرار، رفتار همیشگی انسان می‌شود.

عاقبت: سرانجام، پایان چیزی.

عبور کردن: گذشتن، گذر کردن.

عطر: بوی خوش، ماده‌ی خوش‌بو.

عظمت: بزرگی.

عظیم: بزرگ.

عنکبوت: نوعی حشره که تار می‌تند.

### غ

غایب: پنهان از چشم، آنکه در جایی حضور ندارد.

عُرش: صدای بلند و ترسناک.

عُرق شدن: فرو رفتن و خفه شدن در آب، غوطه‌ور

شدن در آب یا هر چیز دیگر.

غروب: پایان روز و هنگام قرار گرفتن خورشید در

افق مغرب.

عُصّه: غم و اندوه.

غمناک: غمگین، دچار غم.

غوطه: فرو رفتن در آب.

### ف

فانوس: نوعی چراغ نفت‌سوز.

فداکار: کسی که جان خود را فدا می‌کند، از خود

گذشته.



## گ

گردآمدن : جمع شدن.  
 گردش علمی : گردش دسته‌جمعی دانش‌آموزان.  
 گریزان بودن : فرار کردن از کسی یا چیزی، بیزار بودن.  
 گریست : گریه کرد.  
 گزارش : شرح و بیان کارهای انجام گرفته.  
 گسترده : پهن کرد.  
 گسترده : وسیع، بزرگ.  
 گودال : چاله، جایی فرو رفته در زمین.  
 گوش خراش : صدای بسیار شدید و آزار دهنده.  
 گویا : رسا، روشن، آشکار.

## ل

لذت : حالت خوشایند و خوب.  
 لطافت : نرمی.  
 لطیف : نرم و خوشایند.  
 لغزنده : لیز.  
 لیز خورد : سُرخورد، لغزید.

## م

مأمور : آنکه به فرمان کسی برای انجام کاری انتخاب می‌شود.  
 ماهرانه : با مهارت، استادانه.  
 مُجازات : تنبیه.  
 محافظت : مواظبت کردن، نگهداری، مراقبت.  
 محله : قسمتی از یک شهر یا روستا.  
 مُحیط : مکان اطراف شخص یا چیز.  
 مخفی : پنهان.  
 مُراقب : نگهبان، مواظب.  
 مُربی : کسی که چیزی را یاد می‌دهد.  
 مرزنشینان : کسانی که در مناطق مرزی کشور زندگی می‌کنند.

فراهم نهاده : آماده کرده.

فُرصت : وقت مناسب برای انجام دادن کاری.  
 فرمانروا : آنکه بر سرزمینی حکومت کند، حاکم.  
 فُروع : روشنایی، نور، پرتو.  
 فُریبا : بسیار زیبا.  
 فِشفسه : نوعی اسباب‌بازی که در آن باروت می‌ریزند و هنگام سوختن به هوا می‌رود و نورافشانی می‌کند.  
 فضایی : مربوط به فضا.  
 فیروزه‌ای : به رنگ فیروزه، آبی متمایل به سبز.

## ق

قامت : قَد.  
 قَرَض گرفتن : پول یا چیزی را از کسی گرفتن و بعد از مدتی پس دادن.  
 قِل خوردن : غلتیدن، چرخیدن دور خود روی زمین.  
 قُلّه : نوک کوه یا تپه.  
 قَتادی : شیرینی فروشی.

## ک

کاموا : نوعی نخ که با آن لباس‌های زمستانی می‌بافند.  
 کبود : رنگ آبی تیره.  
 کردگار : خداوند، آفریدگار.  
 کَرگدن : جانوری خیلی بزرگ با پوست کلفت و بایک یا دو شاخ روی پوزه.  
 کسب : به دست آوردن.  
 کم‌شنوایی : ضعف در شنیدن.  
 کمین کردن : پنهان شدن در جایی برای حمله‌ی ناگهانی.  
 کُنجکاوی : علاقه‌مندی به دانستن چیزی.  
 کینه : دشمنی کسی را در دل داشتن.  
 کیهان : عالم، دنیا، جهان.



مُژده : خبر خوب.

مَسدود : بسته شده.

مشورت : نظر دیگران را خواستن.

مطالب : گفته‌ها، نوشته‌ها، موضوع‌ها.

معمولاً : بیشتر وقت‌ها.

مِلک : سرزمین، کشور، آب و خاک.

مَلّی : مربوط به همه‌ی مردم یک کشور.

منتظر : چشم به راه.

مُنظّم : مرتّب و با نظم.

موادّ سَمّی : موادّی که به بدن ضرر می‌رسانند.

مور : مورچه.

موضوع : آنچه درباره‌ی آن گفت‌وگو می‌شود.

مهارت : توانایی انجام کاری به نحو شایسته.

مِیازار : آزارنده.

می‌رُبایند : می‌دزدند.

## ن

ناراضی : ناخشنود.

نارنجک : نوعی بُمب دستی.

ناودان : لوله‌ای که آب پشت‌بام از داخل آن پایین می‌آید.

نخست : آغاز، ابتدا.

نرم نرمک : آرام آرام، آهسته.

نشاط : شادی، شادابی.

نظافت : پاکیزگی، تمیزی.

نَعْمه : صدای خوش، سرود.

نگران : دلوایس.

نگریست : نگاه کرد.

نماینده : کسی که از طرف کسی یا گروهی، کاری

انجام می‌دهد.

نورافشانی : چراغانی کردن، پُر نور کردن فضا و محیط.

نهال : شاخه و بوته‌ی کوچکی که تازه کاشته شده باشد.

نهراسیم : ترسیم.

نیازمند : فقیر، محتاج.

نیاکان : گذشتگان، پدران.

نیایش : دعا، پرستش خداوند.

## و

وارونه : به‌عکس.

واضح : آشکار، روشن.

واقعه : رویداد، اتفاق.

وطن : میهن، کشور.

ویران : خراب.

## ه

هراسان : ترسان، بیمناک.

هم‌بازی : دوست، یار.

همبستگی : همراهی، همدلی، اتحاد.

همفکری : با هم درباره‌ی موضوعی فکر کردن.

هم‌نوعان : افرادی که از یک نوع هستند، هم‌جنس.

همهمه : سروصدا، شلوغی.

یقین بدان : شک نکن، تردید نداشته باش، مطمئن

باش.

